

قصه آدم

و

تحلیل های انسان شناختی

تحلیل قصه آدم با استناد به ظواهر قرآن و سنت که کهن ترین روش به حساب می آید، به دلیل اختلاف روایات، تفاوت توان علمی مفسران، تفاوت میزان تسلط پژوهشگران بر آیات مربوطه و اختلافات عمیقی که از این رهگذر پدید آمده است؛ آن چنان گرداب فکری - فرهنگی را گزارش می نماید که نه تنها عامه مردم که حتی خواص نیز، توان هدفیابی در آن را ندارند. بنابراین چاره ای جز این نیست که با گزینش عناوین مورد عنایت در قرآن و ارائه گزارش دیدگاه های مختلف درباره آنها، جهت الهام گیری هر چه دقیق تر، به مطالعه جدی خود قرآن روی آوریم.

آفرینش آدم و پیش زمینه های آن

«و إذ قال ربّک للملائکة إني جاعل فی الأرض خلیفة قالوا أتعجل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء و نحن نسبح بحمدک و نقدرّس لک ... و إذ قلنا للملائکة اسجدوا لآدم»

بقره / ۳۴ - ۳۰



«و إذ قال ربك للملائكة إني خالق بشراً من صلصال من حمإ مسنون . فاذا سوّيته و نفخت فيه من روحي فقعوا له ساجدين»^{۲۸} / حجر ۲۸-۲۹

«و إذ قال ربك للملائكة إني خالق بشراً من طين . فاذا سوّيته و نفخت فيه من روحي فقعوا له ساجدين»^{۲۹} / ص ۷۲

خلافت آدم، حقیقتی بود که بایستی در روی زمین پس از هبوط، به نمایش گذارده می شد، ولی خبر آن، قبل از خلقت آدم با ملائکه در میان گذاشته شد و این در آیاتی که خواندیم به روشنی قابل مطالعه است.

مفسران (به جز سلفی ها و محمد عبده که آیات مربوط به این مسائل را جزء متشابهات می دانند و علم بدانها را به خدا واگذار می نمایند)^۱ درصددند که بدانند آدم خلیفه چه کسی بوده است.

برخی با مراجعه به دسته ای از روایات، معتقد شده اند که پیش از آدم موجودی از جنس خود انسان^۲ و یا از جنس جن^۳ بر پهنه زمین می زیسته است که در اثر فساد، هلاک شده و یا از زمین رانده شده است.

بسیاری از مفسران نیز آدم را خلیفه خدا در زمین دانسته اند^۴، البته با دو تلقی متفاوت:

۱. برخی خلافت را تعبیر دیگری از نبوت دانسته و انبیاء(ع) را که آدم سرسلسله و پدر آنهاست، خلفای خدا می دانند که به آبادانی زمین، اداره و هدایت جامعه و اجرای اوامر الهی در زمین می پردازند،^۵ اینان معتقدند که آیه «بعضکم لبعض عدو» (بقره / ۳۶) دلیل لزوم وجود خلیفه می باشد، با این توضیح که آدمیان در آب و خاک مشارکت دارند و مشارکت نیز معامله را در پی دارد و معامله خاستگاه خصومتها و عداوتها است که جلوگیری از آنها عدالت گستری را می طلبد که با معجزه از سوی خدا تعیین شده باشد و گر نه عداوتها به فساد، خونریزی و هرج و مرج کشیده خواهد شد.^۶

درخور یادآوری است که استدلال به این آیه با غفلت از سیاق صورت گرفته است که حکایت از عداوت بین آدم و حوا از یک سو و شیطان از سوی دیگر دارد.

۲. نظر دیگر این است که مقصود از خلیفه، آدم به عنوان پیامبر نیست^۷ که به یقین فساد در مورد او تهمتی است نابخشودنی، بلکه مراد نوع انسان است که به رغم کششهای حیوانی در او (که عامل در جاماندن است)، در بین زندگان، تنها موجودی است که از نظر استعداد، آگاهی و عمل، محدودیت ندارد و در مسیر تکامل، تا

بی نهایت پیش می رود و به همین دلیل خلیفه خداوند (که برای علم، اراده، احکام، سنتها و تصرفات او محدودیتی وجود ندارد) معرفی شده است تا تعالیم او را بر پا دارد، شگفتیهای آفریده هایش را برملا و منافع احکامش را آشکار سازد و نشانه روشنی باشد برای وجود او.^۸

تردیدی نیست در این که قرآن انسانها را به عنوان خلفا و جانشینان در زمین می شناسد. در آیات قرآن گاهی خلافت انسانها به صورت مطلق مطرح است و در مواردی کلمه «من بعد قوم نوح» و مانند آن نیز به چشم می خورد.

از باب نمونه به آیاتی که قوم ثمود، قوم صالح و مردم عصر پیامبر (ص) را خلیفه معرفی می کنند، نگاهی می اندازیم:

«واذکروا إذ جعلکم خلفاء من بعد قوم نوح و زادکم فی الخلق بصطة فاذکروا آلاء الله لعلکم تفلحون»
اعراف / ۶۹

و به یاد آورید هنگامی که شما را جانشین قرار داد، پس از قوم نوح، و شما را از جهت خلقت گسترش داد، پس نعمتهای خداوند را به یاد آورید، شاید رستگار شوید.

«واذکروا إذ جعلکم خلفاء من بعد عاد و بوآکم فی الارض تتخذون من سهولها قصورا و تنتحون الجبال بیوتا فاذکروا آلاء الله و لاتعثوا فی الارض مفسدین»

اعراف / ۷۴

و به خاطر آورید که شما را جانشین قرار داد، پس از قوم عاد، و در زمین مستقر ساخت که در دشتهایش قصرها برای خود بنا می کنید و در کوه ها برای خود خانه می تراشید، پس نعمتهای خدا را به یاد آورید و در زمین به فساد نکوشید.

«... و یجعلکم خلفاء الأرض»

نمل / ۶۲

و شما را خلفای زمین قرار می دهد.

«هو الذی جعلکم خلائف فی الأرض فمن کفر فعلیه کفره»

فاطر / ۳۹

اوست که شما را جانشین در زمین قرار داد، هر کس کافر شود کفر او به زیانش است.

«هو الذی جعلکم خلائف الأرض و رفع بعضکم فوق بعض درجات لیبلوکم فی ما

انعام / ۱۶۵

آتاکم

او کسی است که شما را جانشینان در زمین ساخت و درجات بعضی از شما را بالاتر

از بعضی قرار داد، تا شما را به وسیله آنچه در اختیارتان قرار داده بیازماید.

برای مفسران این سخن ملائکه شگفت آور است که با شنیدن طرح خلافت آدم

گفتند:

«أجعل فيها من يفسد فيها و يفسك الدماء»^۹ بقره / ۳۳

آیا قرار می دهی در زمین کسی را که فساد و خونریزی به راه می اندازد؟

مفسران همیشه جویای این نکته بوده اند که منشأ این پیشگویی دقیق چه بوده است!

نتیجه این جستار، نظریات و احتمالات ذیل شده است:

۱. فرشتگان بر اساس مقایسه آدمیان با جن و یا انسانهای قبلی که به فساد کشیده

شده بودند،^۹ به این داوری رو آورده اند.

۲. فلسفه وجود خلافت، از میان برداشتن خصومت است،^{۱۰} و آنان از تعبیر

«خلافت» به وجود خصومت پی برده اند.

۳. زندگی زمینی که همراه با شهوت، غضب، مشارکت در آب و خاک و تعامل در

زندگی اجتماعی است، خصومت آفرین می باشد.^{۱۱}

۴. صلصال (گل سفال شده)، «إتی خالق بشرأ من صلصال من حماء مسنون»

(حجر / ۲۸) بهره ای از آتش دارد و آتش، سرکشی و رفعت طلبی دارد ... و خاصیت

خاک، دناوت و پستی است ... و از صفت آتش، همه ظلم خیزد و از صفت خاکی همه

جهل خیزد و چون هر دو به غایت رسد، ظلومی و جهولی باشد.^{۱۲}

۵. چون قالب آدم را از چهار عنصر خاک و باد و آب و آتش دیدند ساخته، در

صفات آن نظر کردند، خاک را صفت سکونت و باد را صفت حرکت دیدند، خاک را ضد

باد یافتند و آب را سفلی دیدند و آتش را علوی یافتند و هر دو ضد یکدیگر بودند ... خاک

را به طبع خشک ... و باد را تر ... و آب را سرد ... و آتش را گرم و همه را ضد یکدیگر

دیدند و گفتند هر کجا دو ضد جمع شود از ایشان جز فساد و ظلم نیاید ...^{۱۳}

آیاتی که در آغاز بحث خلافت آدم خواندیم، دو بعد زمینی و ملکوتی بشر را به

وضوح مطرح می نمایند. همان گونه که برای خود بشر تنازع این دو بعد وجودی قابل

درک است ملائکه نیز بدان پی بردند و انتخاب و اراده را که در متن این نزاع درونی معنی

پیدا می کند و بیش تر به خواسته های حیوانی و زمینی بدین دلیل که فوائد ملموس تر

دارند منجر می گردد؛ در وجود او مطالعه نمودند و بر اساس چنین تحلیل و دریافتی

فساد پیشگی و خون ریزی را سرنوشت محتوم او شمردند، ولی خداوند از آگاهی

گسترده و تماس عمیق انسان با ملکوت و غیب سخن گفت که در اثر آن نه تنها انسان به فساد و خونریزی دست نمی‌آید که علاقمند می‌شود تا در راه خداوند، اصلاح جامعه و گسترش عدالت جان فشانی کند.

در رابطه با اظهارات ملائکه سخن ابن عباس و ابن مسعود نیز درخور توجه است که معتقدند: خداوند این را هم با فرشتگان مطرح کرده بود که «برخی از اولاد این خلیفه من فساد پیشه خواهند بود»^{۱۴} و با تکیه به همین سخن خداوند، فرشتگان آن پرسش را مطرح نمودند.

ماده آفرینش آدم و حوا

«انّ مثل عیسی عندالله کمثل آدم خلقه من تراب ثم قال له کن فیکون»

آل عمران / ۵۹

«و بدأ خلق الانسان من طین . ثم جعل نسله من سلالة من ماء مهین» سجده / ۷

«قال انا خیر منه خلقتنی من نار و خلقته من طین» اعراف / ۱۲ و ص / ۷۱

«قال اأسجد لمن خلقت طیناً» اسراء / ۶۱

«قال لم اکن لأسجد لبشر خلقته من صلصال من حماء مسنون» حجر / ۳۳

«و لقد خلقنا الانسان من صلصال من حماء مسنون» حجر / ۶

«و اذ قال ربک للملائکة ائی خالق بشراً من صلصال من حماء مسنون . فاذا سوّيته و

نفخت فيه من روحي فقعوا له ساجدين» حجر / ۲۸ و ۲۹

«خلق الانسان من صلصال کالفخار» رحمن / ۱۴

«و لقد خلقنا کم ثم صورناکم ثم قلنا للملائکة اسجدوا لآدم» اعراف / ۱۱

برخی معتقدند که دلالت این آیات بر آفرینش مستقیم و معجزه آسای نخستین انسان

از خاک ابهامی ندارد و تصریح بر این که در آفرینش، نسل انسان اول از «ماء مهین» به

وجود می‌آیند تأکیدی است بر خلقت اعجاز‌آمیز آدم و کلمه «سوّيته» از اعضای گلی و

انعطاف‌پذیر حکایت دارد^{۱۵} و این که گل ماده آفرینش آدم مراحل را پیموده است که

تعبیر «تراب»، «طین»، «صلصال» و «حماء مسنون» بدان اشاره دارند.^{۱۶}

مفسران ذیل آیه «یا ایها الناس اتقوا ربکم الذی خلقکم من نفس واحدة و خلق منها

زوجها» (نساء / ۱) از خلقت «حوا» سخن گفته و بسیاری از آنان، با استناد به حدیثی،

ماده آفرینش او را دنده چپ آدم می‌دانند که با عمل جراحی، در حال خواب برداشته

شده و مقداری گوشت به جای آن گذاشته شده،^{۱۷} ولی برخی از مفسران گذشته و بیش تر متأخران و محدثان شیعه با توجیه روایت یاده شده و با تکیه بر روایات دیگری که باقی مانده گل آدم را ماده آفرینش حوا می دانند؛ بر همجنس بودن آدم و حوا و آفرینش هر دو از گل، پای می فشارند.^{۱۸}

مطالعه آیات مربوط به ماده آفرینش آدم، به خصوص آیه هفت سوره سجده «و بدأ خلق الانسان من طین. ثم جعل نسله من سلالة من ماء مهین» که به صورت روشن از تفاوت ماده آفرینش نخستین انسان و نسل او سخن می گوید، این قضاوت تردید ناپذیر را در پی خواهد داشت که قرآن بی پرده از آفرینش مستقیم نخستین انسان از خاک و ثبات نوع انسان سخن می گوید!

مفسران علاوه بر آفرینش اعجاز آمیز آدم و حوا از مکان و زمان خلقت آن دو نیز سخن گفته اند،^{۱۹} که نیازی به بازگویی آن نیست.

دانش آدم

خداوند، به جای تأکید بر پیراستگی خلیفه خود از فساد، برتری مقام علمی او را آشکار ساخت:

«وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ. قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ. قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ أَعْلَمُ مَا تَبْدُونَ وَ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ»
بقره / ۳۳ - ۳۱

و تمامی اسم ها را به آدم آموخت، بعد آنها را به فرشتگان عرضه داشت و فرمود: اگر راست می گوئید، اسم های اینها را به من خبر دهید. فرشتگان عرض کردند: منزهی تو! ما چیزی جز آنچه به ما آموخته ای نمی دانیم، تو دانا و حکیمی، فرمود ای آدم! آنان را از اسم های اینها آگاه نما، هنگامی که آنان را آگاه کرد، خداوند فرمود: آیا به شما نگفتم که من غیب آسمانها و زمین را می دانم، و می دانم آنچه را آشکار کرده و آنچه را پنهان می دارید.

این که خداوند دانش آدم (ع) را به رخ فرشتگان کشیده است، برای آن است که دلیل تصمیم و انتخاب الهی و خلافت آدم را بفهمند و قانع شوند. اما در باره ماهیت این علم و چگونگی آن نظریه های مختلفی ابراز شده که بر اساس دو مبنای خلافت آدم (و

پیامبران) و خلافت انسان قابل دسته بندی هستند، مثلاً کسی که معتقد است منظور از «اسماء» اسامی اشراف فرزندان آدم می باشد، که پس از عرضه این انوار مقدسه و اظهار عجز ملائکه از درك اسماء و صفات آنها آدم به معرفی آنان پرداخت،^{۲۰} بی تردید معتقد به خلافت پیامبران است، ولی سخن مستند به ابن عباس، مجاهد و سعیدبن جبیر - که به گفته طبرسی مورد قبول بیش تر متأخران است - با خلافت انسان سازگاری دارد در آن آمده است: خدا تمامی نام ها، حرفه ها، غذاها، دواها، آباد سازی زمین، استخراج معادن، نشانیدن درختان و منابع آنها و تمام آنچه را که به آبادانی دنیا و دین مربوط می شود؛ به آدم آموزش داد.^{۲۱}

علامه محمد تقی جعفری نیز تصریح دارد که حقایق عالم هستی و بذر همه دانستنی ها با الهام و کاشتن در نهاد آدم و فرزندان او آموزش داده شده است،^{۲۲} محمد عبده نیز بر انسانی بودن و عمومی بودن این آموزش تأکید دارد و می گوید: تعلیم همه اشیاء در مورد آدم به صورت آتی یا تدریجی فعلیت یافت، ولی در دیگر انسانها با کاوش و استدلال تحقق می یابد.^{۲۳}

علامه طباطبایی نیز بر عمومیت خلافت و این آموزش پافشاری دارد، با افزودن این توضیح که مقصود، تفهیم واژه ها و معانی، آن گونه که بین ما متداول است، نیست و گرنه ملائکه پس از شاگردی در نزد آدم، با او همسان می شدند، بلکه مقصود، حقیقت علم به اسماء است که در نهاد انسان به ودیعت گذاشته شده به گونه ای که پیوسته آثار آن به صورت تدریجی ظاهر می گردد و اگر انسان به راه هدایت دسترسی پیدا نماید، می تواند آن را به فعلیت برساند.^{۲۴}

بین سخن علامه طباطبایی و دیدگاه (المنار) که دانش آدم را تمام آگاهی های مقدر می شمارند^{۲۵} و برداشت سید قطب که «تعلیم اسماء» را آموزش هنر اسم گذاری می داند، تفاوتی آشکار و درخور تأمل است.^{۲۶} از آیه «إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (بقره / ۳۳)، استفاده می شود که در این آموزش، ارتباط و تماس روشن با غیب مطلق،^{۲۷} و موجودات عالم ملکوت که همه خردمند می باشند،^{۲۸} نهفته بوده است و چنین آگاهی از راه استدلال و تجربه به دست نمی آید.

به تعبیر دیگر مقصود از تعلیم اسماء، تنها آموزشهای تجربی و کاوشهای عقلی - فلسفی نیست، بلکه آگاهی های شهودی را نیز در بر می گیرد که ارتباط تنگاتنگ با صفای فطرت دارد. از آن نظر که فطرت آدم و حوا در اوج پاکیزگی و صفا قرار داشت و

هنوز غبار زندگی مادی، گرد و غبار وراثت، آرایشهای محیط فاسد خانوادگی و اجتماعی و ... ، به سراغ آن دو نرفته بود، آگاهی های فطری و شهودی آنان نیز در اوج خود بود.

بدین ترتیب ظرف آموزش اسماء ظرف آفرینش آدم بوده است و حقیقت آموزش اسماء را واگذاری فطرت الهی در نهاد آدم به عنوان فردی از افراد بشر، تشکیل می دهد و فطرت هدیه الهی به تمام انسانهاست و جزء ذات آنها می باشد.

بنابراین سخن بعضی از مفسران قابل مناقشه است که می گوید: «تعلیم اسماء پس از سجده فرشتگان بر آدم بوده است»^{۲۹} و نظم و سیاق آیات سوره بقره (۳۴ - ۳۰) نیز این برداشت را بر نمی تابد.

سجده بر آدم

«فسجدوا إلا إبليس أبى و استكبر و كان من الكافرين» بقره / ۳۴

«ثم قلنا للملائكة اسجدوا لآدم فسجدوا إلا إبليس لم يكن من الساجدين»

اعراف / ۱۱

«و اذ قال ربك للملائكة إني خالق بشرأ من طين . فاذا سويته و نفخت فيه من روحي

فقعوا له ساجدين . فسجد الملائكة كلهم أجمعون . إلا إبليس أبى أن يكون مع

حجر / ۲۸ - ۳۱

الساجدين»

«و اذ قلنا للملائكة اسجدوا لآدم فسجدوا إلا إبليس أبى ...» اسراء / ۶۱

«و اذ قلنا للملائكة اسجدوا لآدم فسجدوا إلا إبليس كان من الجن ففسق عن أمر ربه»

كهف / ۵۰

«إذ قال ربك للملائكة إني خالق بشرأ من طين . فاذا سويته و نفخت فيه من روحي

فقعوا له ساجدين . فسجد الملائكة كلهم أجمعون . إلا إبليس استكبر و كان من

ص / ۷۱ - ۷۴

الكافرين»

«و اذ قلنا للملائكة اسجدوا لآدم فسجدوا إلا إبليس أبى . فقلنا يا آدم ان هذا عدو لك

طه / ۱۱۷ - ۱۱۶

و لزوجك فلا يخرنكما من الجنة فتشقى»

بعضی بر این باورند که خداوند، قبل از خلقت آدم، از ملائکه خواسته بود که وقتی

روح در کالبد آدم دمیده شد و مقام علمی او به اثبات رسید همگان به سجده افتند.^{۳۰}

بعضی سجده را به مفهوم شرعی آن و آدم را قبله تلقی کرده اند، و برخی می گویند

مراد حرکت ظاهری سجده است که به قصد تحیت و سلام یا فروتنی و انقیاد در برابر آدم جامه عمل پوشید. ^{۳۱}

احتمال وجیه و قانع کننده تر این است که سجده فرشتگان، سجده شرعی نبوده است، بلکه تواضع و کرنش آنان در برابر پدیده ای الهی بوده است که برتری وی بر آنان اثبات گشته است. ^{۳۲}

و بازتاب خارجی و همیشگی آن به گفته «بیان السعادة» و «المیزان» و تفسیر ملاصدرا، این است که فرشتگان برای همیشه در جهت رستگاری انسان تلاش می کند و ملائکه ارزاق، فرشته وحی، کاتبان اعمال و ... ، که در آیات قرآن بدانها اشاره شده است، همه انسان را در مسیر سعادت و کمال او مدد می رسانند. ^{۳۳}

بر پایه این فهم، سجده فرشتگان، اختصاص به آدم نداشته و به تمام انسانها تعلق دارد، ^{۳۴} همان گونه که خودداری ابلیس از سجده و نیز خصومت او تنها به آدم مربوط نمی شده، بلکه تمام انسانها را هدف گرفته است.

استفاده از عنوان بشر به جای آدم (که مفهوم کلی و عام دارد) در سوره حجر آیه ۲۹ - ۲۸ و ص / ۷۲ و نیز مخاطب قرار گرفتن عموم انسانها در آیه: «ولقد خلقناکم ثم صورناکم ثم قلنا للملائکه اسجدوا لآدم ...» (اعراف / ۱۱)، به عنوان مقدمه طرح سجده بر آدم، گویای این است که آدم به عنوان فردی از انسانها و نخستین فرد آنها مسجود ملائکه قرار گرفت، نه به لحاظ برخورداری اش از ویژگی هایی که در دیگر افراد بشر وجود ندارد.

بر پایه این باور، تمام انسانها در نهاد خود شایسته گرامی داشت ملائکه هستند، فرشتگان با دیدن لیاقت نخستین انسان، کمر همت جهت تأمین سعادت و رفاه او و نسلش بسته و به خدمت گزاری برای صالح و فاسد آدمیان مشغولند و بر اساس دیدگاه انسان شناسانه که از داستان آدم به دست آورده اند، همه را خلقای خداوند می شناسند و در خور تعظیم!

خودداری شیطان از سجده بر آدم

شیطان پیش از آفرینش آدم، مقام و موقعیت فرشتگان را داشت و فرمان سجده بر آدم که متوجه ملائکه بود، شامل او نیز می شد، ولی او با مخالفت خود، منزلتش را از دست داد.

«قال یا ابلیس ما منعک أن تسجد لما خلقت بیدی أستکبرت أم كنت من العالین»

ص / ۷۵

گفت: ای ابلیس چه چیز مانع تو شد که بر مخلوقی که با قدرت خود او را آفریدم سجده کنی، آیا تکبر ورزیدی یا از برترین ها بودی؟

«قال أنا خیر منه خلقتنی من نار و خلقته من طین» اعراف / ۱۲ و ص / ۷۶

گفت: من از او بهترم، مرا از آتش آفریده ای و او را از گل.

«قال أسجد لمن خلقت طیناً» اسراء / ۶۱

آیا بر کسی سجده کنم که او را از گل آفریده ای!

«قال لم أکن لأسجد لبشر خلقته من صلصال من حماء مسنون» حجر / ۳۳

گفت: من هرگز برای بشری که او را از گل خشکیده ای که از گل بدبویی گرفته شده، آفریده ای، سجده نخواهم کرد.

ابلیس، در پی سرپیچی آگاهانه از فرمان الهی و آشکار شدن شخصیت غیرتوحیدی او، از مقام و مرتبه ای که داشت محروم گردید و در عمل از صف فرشتگان که اینک به دستور خدا در خدمت آدم درآمده بودند طرد گردید، طردی که برگشت ناپذیر بود، این نکته واقعیت هبوط را در این بخش از داستان تشکیل می دهد.^{۳۵} زیرا از بهشت و آسمان سخن به میان نیامده است تا مقصود از «فاهبط منها» و «فاخرج منها» رانده شدن شیطان از آنها باشد، آن گونه که بعضی از مفسران گفته اند!

به هر حال ابلیس پس از سرپیچی، بی درنگ محکوم به هبوط گردید:

«قال فاهبط منها فمایدکون لک أن تتکبر فیها فاخرج إنک من الصاغرن»

اعراف / ۱۳

گفت: از آن (مقام و مرتبه ات) فرود آی، تو حق نداری در آن (مقام) تکبر کنی! بیرون رو، تو در گروه افراد پست قرار داری.

«قال فاخرج منها فانک رجیم . و إن علیک اللعنة الی یوم الدین»

حجر / ۳۴-۳۵

فرمود: از صف آن [فرشتگان] بیرون رو که رانده شده ای و لعنت (و لعنت من) ص / ۷۸) تا روز قیامت بر تو خواهد بود.

از آیات قرآن (اعراف / ۱۸-۱۱ و حجر / ۴۴-۳۰ و ص / ۷۳) چنین استفاده

می شود که شیطان از افزایش نسل بشر، وجود راه مستقیم خدا (= دین و برنامه هدایتی)

بین آنها، فلسفه آفرینش انسان یعنی شکرگزاری^{۳۶} و بندگی در برابر پروردگار، زمینه های قابل استفاده جهت گمراه کردن آنها، مرگ و حیات برزخی بشر و معاد و قیامت؛ آگاهی داشته و آرزوی گمراه ساختن تمامی اولاد آدم را در سر می پرورانده است، و چه بسا چون سجده بر آدم را سجده بر همه بشر به معنای تلاش در جهت کمال آنها می دانست، تصمیم گرفت که با چنین فرمانی نه تنها مخالفت نماید که برای گمراهی و سقوط ایشان نیز تلاش ورزد، به همین دلیل تقاضای زنده ماندن تا قیامت را کرد که با پاسخ مثبت الهی روبه رو گردید، یعنی خداوند از همان لحظه به تقاضای او جواب مثبت داده، تداوم حیات او را تا روز معین و نه تا قیامت، مقدر فرمود،^{۳۷} یا این که خداوند خبر داد که تو از کسانی هستی که تا زمانی معین (تا روزی که با اصطلاح آسمانی، گناه ریشه کن شود)^{۳۸} زنده می مانی، به عبارت دیگر تداوم حیات ابلیس چون فرشتگان خدمت گزار، از قبل مقدر شده بود، ولی شیطان از آن آگاهی نداشت، به هر حال این برداشت با جمله خبری «فانک من المنظرین» سازگاری روشن تری دارد.

پس از اطمینان به زنده ماندن تا زمان معین، شیطان به زمینه ها و روشهای مورد استفاده خود جهت گمراهی نسل آدم در روی زمین اشاره می کند، ولی از خصومت و وسوسه خود جهت اضلال شخص آدم سخن نمی گوید، بدین دلیل که در بهشت، زمینه گناه شرعی و اصطلاحی وجود نداشت و در زندگی زمینی، آدم، هم تجربه کسب کرده بود و هم در پناه مقام پیامبری و عصمت می زیست؟ یا این که این برخورد او نیز نوعی شیطنت بود و می خواست با این ادعا که وی فقط با ذریه آدم دشمن است، خود او و حواری را غافلگیر کند! ولی خداوند آن دو را از خصومت و عداوت شیطان آگاه کرد:

«فقلنا یا آدم ان هذا عدو لک و لزوجک فلا یخرجنکما من الجنة» طه / ۱۱۷

بهشت آدم و حوا

«وقلنا یا آدم اسکن أنت و زوجک الجنة و کلامنها رغدا حیث شئتما و لاتقربا هذه

الشجرة فتکونان من الظالمین» بقره / ۳۵

«و یا آدم اسکن أنت و زوجک الجنة فکلا من حیث شئتما و لاتقربا هذه الشجرة

فتکونان من الظالمین» اعراف / ۱۹

«فقلنا یا آدم ان هذا عدو لک و لزوجک فلا یخرجنکما من الجنة فتشقی. ان لک

الأتجوع فيها ولا تعری . و أنك لاتنظموا فيها ولا تضحی» طه / ۱۱۹-۱۱۷

آدم و حوا در مسیر انتقال به زمین، به طور موقت در بهشت سکنی گزیدند! مفسران در پی این بوده و هستند که بدانند، آیا آدم و حوا از جایی به بهشت منتقل شدند؟ آیا آنها ملزم شدند، یا اجازه سکونت در بهشت را یافتند؟^{۳۹} آیا مقصود بهشت جاودان است، یا بوستانی از نوع مادی یا معنوی؟

قرطبی زمینی بودن بهشت آدم را بدعت معتزله و قدریه می داند،^{۴۰} «المنار» این را از باورهای اهل سنت می شمارد،^{۴۱} علامه عسکری به دلایلی که یکی از آنها سخن نویسنده «قاموس کتاب مقدس» است، می گوید: «بهشت آدم در عراق، محل هبوطش بابل و محل دفنش مغاره کوه ابوقبیس و سرانجام پس از طوفان نوح، نجف می باشد.»^{۴۲}

همه اهل سنت، به گفته قرطبی^{۴۳} و زحیلی^{۴۴} و همه مفسران به گفته مؤلف روح البیان^{۴۵}، بر این باورند که بهشت آدم همان بهشت جاودان است. در ادبیات دینی نیز، شاعری چون حافظ، همین معنی را ترسیم کرده است:

من ملک بودم و فردوس برین جایم بود / آدم آورد در این دیر خراب آبادم
پدرم روضه رضوان به دو گندم بفروخت / ناخلف باشم اگر من به جوی نفروشم

فخررازی ادعا دارد که جمهور اصحاب ما «بهشت خلد» را بهشت آدم می دانند،^{۴۶} و نویسنده تفسیر «الفرقان» احتمال می دهد که بهشت آدم، همان بهشت مسیح باشد.^{۴۷} جبائی، بهشتی را در آسمان هفتم^{۴۸} و علامه طباطبایی بهشت برزخی در آسمان را^{۴۹} منزل موقت آدم دانسته اند.

بعضی معتقدند که واژه «اسکن» در آیه «یا آدم اسکن أنت و زوجک الجنة» (بقره/ ۳۵ و اعراف / ۱۹)، به معنای «سکنی گزین» و «قرارگیر» است و نه به معنای: «به درنگت ادامه بده» بنابراین، ظاهر قرآن، گویای این است که آدم در بهشت آفریده نشده، بلکه پس از آفرینش، بدانجا انتقال یافت.^{۵۰}

قرآن اوصاف بهشت آدم را این گونه توضیح می دهد:

«فقلنا یا آدم إن هذا عدو لک و لزوجک فلا یخرجنکما من الجنة فتشقی . إن لک

الأتجوع فيها ولا تعری و أنك لاتنظموا فيها ولا تضحی» طه / ۱۱۹-۱۱۷

پس گفتم: ای آدم ابلیس دشمن توست مبادا شما را از بهشت بیرون کند که به زحمت و رنج خواهی افتاد. حق تو این است که در بهشت نه گرسنه شوی و نه

برهنه و تشنه و گرما زده شوی .

نبود مشقت و مصونیت از گرسنگی، برهنگی، تشنگی و گزند آفتاب، با زندگی زمینی سازگاری ندارد.^{۵۱}

همانند چنین صفاتی برای بهشت خلد و زندگی در آن نیز ذکر شده است:

«متكئين فيها على الأرائك لا يرون فيها شمسا ولا زمهرياً» انسان / ۳

آنان در بهشت بر تختهای زیبا تکیه کرده‌اند، نه آفتاب را می‌بینند و نه سرما را.

حضرت علی (ع) در دو مورد، با تعبیری از بهشت آدم یاد می‌کند که صراحت در

بهشت جاودان دارد:

«فاغتره عدوه نفاسة عليه بدار المقام و مرافقة الأبرار .»

دشمن آدم را او را فریب داد چرا که بر او حسادت می‌ورزید که در سرای پایدار و

همنشین نیکان (فرشتگان) است.

ثم بسط الله له توبته و لقاء كلمة رحمة و وعده المرء الى جتته .^{۵۲}

سپس توبه را برای او گسترده و کلمه رحمتش را به او آموخت و وعده بازگشت به

بهشتش را به او داد.

در روایتی از ابن عباس نیز آمده است که آدم عرض می‌کند: پروردگارا اگر توبه کنم

و راه صلاح پیش گیرم مرا به بهشت بر می‌گردانی؟ خداوند می‌فرماید: آری.^{۵۳}

اقامت موقت آدم در بهشت را همه پژوهشگران، اقامت آزمایش و امتحانی دانسته و

هر کسی حقیقت این آزمون را به گونه‌ای توضیح داده است، از قبیل این که:

۱. «لازم بود آدم دورانی از آزمایش الهی را تجربه کند و به مفاهیمی همچون امر و

نهی و تکلیف و اطاعت و عصیان و پشیمانی و توبه آشنا گردد و دشمن خود را به خوبی

در عمل بشناسد.»^{۵۴}

۲. «اثبات این که نوع انسانی بایستی با کوشش و اختیار و اراده درجات کمال را

طی کند؛ می‌طلبید که آدم به اراده و اختیار خود که محور مسؤولیتهاست، پی ببرد و این

آگاهی با اغوای شیطان به دست آمد.»^{۵۵}

۳. «آدم و حواری در بهشت جای داد، تا آنان را امتحان نموده و زشتی‌های‌شان را

بدانان بنمایاند.»^{۵۶}

۴. از نگاه شهید صدر، آدم همچون کودکان، نیاز به پرستاری و حضانت داشت،

با این تفاوت که کودکان، آمادگی برای ورود به زندگی را در آغوش پدر و مادر

فرامی گیرند و آدم و حوا در دامن محیط استثنایی بهشتی با آگاهی هایی که آنها را شایسته پذیرش مسئولیت خلیفة الہی در زمین ساخت، آشنا شده و تجربه هایی به دست آوردند.^{۵۷}

عصیان آدم

عصیان، در قصه آدم زمینه اظهار نظرهای گوناگونی دربارهٔ آدم شده است، از آن جمله: - حرص، آدم را به خوردن از درخت ممنوعه واداشت.^{۵۸}

- شهوت، شکم آدم و حوا را از دار قرار بیرون آورد.^{۵۹}

- حوا، به آدم شراب خوراند و به هنگام مستی دست به گناه آلود.^{۶۰}

- گناه آدم، حسادتی به پیامبر (ص) و خاندانش بود.^{۶۱}

- حشویه می گویند: او مرتکب کبیره شد.^{۶۲}

- معتزله گناه آدم را گناه صغیره می داند.^{۶۳}

- عامل ترك بهشت، تخلف آدم از تکلیف و مسئولیت بود که با فریبکاری و سوگند یادکردن شیطان آغاز شد.^{۶۴}

- شیطان می دانست که آدم با خوردن گندم نیاز به تخیلی پیدا می کند و شایستگی خلود در بهشت را از دست می دهد.^{۶۵}

از نگاه رشیدرضا خوردن از درخت ممنوعه، غریزه جنسی را در آدم و حوا تحریک نمود و پوشش طبیعی که مو(ی عورت) بود نتوانست نقش پوششی خود را بازی کند!^{۶۶}

سخنی که با ظاهر قرآن و منزلت آدم - مسجود ملائکه - مطابقت دارد، سخن مفسرانی چون طبرسی^{۶۷}، ملاصدرا و علامه طباطبایی است که نهی از خوردن درخت ممنوعه را نهی مولوی، تکلیفی و تحریمی نمی دانند تا مخالفت با آن باعث خروج آدم از مسیر بندگی و عبودیت باشد، بلکه این نهی را تنزیهی و ارشادی می دانند که در مقام خیرخواهی، صلاح مکلف را به او گوشزد می نماید، زیرا:

جایگاه تشریح و تکلیف در قالب امر و نهی که ملائک طاعت و عصیان، پای بندی و مخالفت و سپاس و کفران است، زندگی در عالم طبیعت است و نه عالم ارواح و نفوس، معصیت در دنیا به معنای مخالفت امر شرعی است که با عصمت پیامبران ناسازگار است، و معصیت در عالم غیب، همان امکانی است که به تناسب نزدیکی و

دوری از خدا، فزونی و کاستی پیدا می‌کند... ۶۸.

ستم و ظلمی که به عنوان پیامد خوردن از درخت ممنوعه در آیه: «و لا تقربا هذه الشجرة فتكونا من الظالمین» (بقره / ۳۵ و اعراف / ۱۹)، مطرح است، در آیه «فلا ینخرجنکم من الجنة فتشقی. إن لک ألا تجوع فیها و لا تعری. و انک لا تنظموا فیها و لا تضحی» (طه / ۱۱۹-۱۱۸)، جای خود را به کلمه «فتشقی» داده است که به معنای خستگی می‌باشد و با مصون بودن از گرسنگی، برهنگی و گرمزدگی توضیح داده شده است.

بنابراین، حقیقت این ظلم عبارت است از گرفتار شدن به خستگی ناشی از گرسنگی، تشنگی و برهنگی در دنیا که ستم بر خود به حساب می‌آید و نه ظلم به خدا و معصیت شرعی.

سخن دیگر این که در مخالفت تکالیف مولوی، توبه سبب تغییر کیفر می‌شود، به عکس مخالفت تکلیف ارشادی که فقط پیامد تکرینی دارد که با توبه زایل نمی‌شود، از اینکه توبه آدم و حوا باعث بازگشت آنان به بهشت و مقام قرب نشد، پی می‌بریم که تکلیف آن دو ارشادی بوده است. ۶۹.

از سوی دیگر خداوند با صراحت اعلان می‌نماید که هدایت و شریعت پس از هبوط به سراغ آدم و حوا خواهد رفت: «فایما یأتینکم منی هدی فمن تبع هدای فلا خوف علیهم...» (بقره / ۳۸)، این آیه می‌رساند که موقع خوردن از درخت ممنوعه، تکلیف مولوی و تشریحی در کار نبوده است. ۷۰.

به هر حال شیطان که پیش‌تر سوگند یاد کرده بود که در زندگی زمینی، انسانها را (از جمله آدم و حوا) ۷۱ از پیمودن راه خدا بازدارد در صدد برآمد که زمینه هبوط آدم و حوا را فراهم سازد تا در زمین به گمراه کردن آنها و فرزندان شان پردازد. ۷۲.

باید بپذیریم که آدم و حوا پیش از هبوط، از مقامی برخوردار بودند که به برکت آن از لباس بهشتی، قرب به خدا، تماس با فرشتگان ۷۳ و نداشتن غم و اندوه بهره می‌بردند، شیطان نسبت به این مقام حسادت داشت و می‌خواست آن دو موقعیت شان را از دست بدهند ۷۴ و ظاهر آیه: «فأخرجهما ممّا کانا فیه و قلنا اهبطوا...» (بقره / ۳۶)

نیز به دو نوع هبوط اشاره دارد که اولی هبوط معنوی است و دومی خروج از بهشت. شیطان هبوط مقامی آدم را که خروج از بهشت را در پی داشت در گرو خوردن از درخت ممنوعه می‌دانست، به همین دلیل آدم و حوا را وادار کرد که از آن بخورند:

«فوسوس لهما الشيطان ليبدى لهما ما وورى عنهما من سواتهما و قال ما نهاكما ربكما عن هذه الشجرة إلا أن تكونا ملكين أو تكونا من الخالدين . و قاسمهما إني لكما لمن الناصحين . فدلأهما بغرور فلما ذاقا الشجرة بدت لهما سواتهما و طفقا يخصفان عليهما من ورق الجنة»
اعراف / ۲۲ - ۲۰

سپس شیطان آن دو را و سوسه کرد تا آنچه را از اندام شان پنهان بود آشکار سازد و گفت: پروردگارتان شما را از این درخت نهی نکرده مگر بخاطر اینکه (اگر از آن بخورید) فرشته خواهید شد یا جاودانه می مانید. و برای آنها سوگند یاد کرد که من برای شما از خیرخواهانم. بدین ترتیب آنها را با فریب (از مقام شان) فرود آورد و هنگامی که از آن درخت چشیدند، اندام شان (عورت شان) بر آنها آشکار شد و تلاش کردند تا با قراردادن برگهای بهشتی خود را پوشانند.

«فوسوس اليه الشيطان قال يا آدم هل أدلك على شجرة الخلد و ملك لا يبلى . فأكلا منها فبدت لهما سواتهما و طفقا يخصفان عليهما من ورق الجنة ...» طه / ۲۱ - ۲۰
پس شیطان او را و سوسه کرد و گفت: ای آدم، آیا می خواهی تو را به درخت زندگی جاوید و ملکی بی زوال راهنمایی کنم. سرانجام هر دو از آن خوردند و عورت شان آشکار گشت و برای پوشاندن خود از برگهای بهشتی جامه دوختند.

آدم و حوا در سرشت شان گرایش به جاودانگی و عمر بی پایان وجود داشت. ^{۷۵} و میل به کمال و فرشته گونه بودن، نیز در وجودشان موج می زد، و از جانبی شیطان در کنار وعده رسیدن به این دو موهبت با خوردن از درخت ممنوعه، به خداوند سوگند یاد نمود که قصدی جز خیرخواهی ندارد، در حالی که طبق روایتی از امام صادق (ع) آدم گمان نمی کرد که کسی سوگند دروغ بخورد، ^{۷۶} در نتیجه کششهای مشروع فطری و سوگند شیطان، آدم و حوا عهد الهی را که فرموده بود «إِنَّ الشيطان لكما عدو مبين» (اعراف / ۲۲)، فراموش کرده ^{۷۷} و با یاد خدا فریب ابلیس را خوردند و به درخت ممنوعه نزدیک شدند.

اینکه درخت ممنوعه چه درختی بوده است، سؤالی است که جز احتمالات چندی درباره آن مطرح نشده است، از جمله: درخت انگور، درخت انجیر، درختی که باعث صدور حدث می شد، ^{۷۸} درخت کافور، درخت علم به خیر و شر، درخت جاودانگی ^{۷۹} و ...

ولی در این تردیدی نیست که خوردن از آن باعث فروریختن لباس بهشتی آدم و

حوا و برهنگی زشتی های آنان شد و بدین وسیله غم و اندوه^{۸۰} که حکایت از هبوط معنوی آنان داشت چهره آنان را فراگرفت، چه آن که هر فطرت سالمی از آشکار شدن عورتش در انظار دیگران ناراحت می شود.^{۸۱}

در اثر هبوط معنوی آدم و حوا، نحوه خطاب خداوند نیز عوض شد. اگر پیش از آن با جمله «لا تقریبا هذه الشجرة» با آنان سخن می گفت که حکایت از قرب به خدا دارد، اینک با جمله «و ناداهما ربهما ألم أنهکما عن تلکما الشجرة» و واژه «ندا» و «تلکما» که صدا زدن از دور و اشاره به دور را می رساند، با آنان حرف می زند.^{۸۲}

مخالفت با ارشاد الهی غمها و غصه های متراکمی در پی آورد، از قبیل غصه از دست دادن پوشش بهشتی، غصه دوری از مقام قرب الهی، غصه ناشی از شکست در مقابل شیطان، غصه ناشی از سرزنش الهی (الم أنهکما عن تلکما الشجرة) و ندانستن پایان این هبوط و ...، هر یک اذیت و آزار روحی وصف ناپذیری را بر روان آدم و حوا بر جا می گذاشت، ولی نمی توانست توجه آنان را تسخیر کند و به سوی حالت واماندگی بکشاند، بلکه در عوض، حالت روی آوردن به خدا و احساس نیاز به رحمت حق را در آنها تشدید می نمود و جوشش احساس مددگیری از خدا وقتی که به اوج خود رسید، آدم و حوا نحوه انابه و فریاد کشیدن از درد در پیشگاه الهی را از سوی پروردگار، با ندای فطرت خدادادی یا اشاره مستقیم خداوند دریافتند و هم صدا فریاد زدند:

«ربنا ظلمنا انفسنا و ان لم تغفر لنا و ترحمنا لنکونن من الخاسرین» اعراف / ۲۳

گفتند: پروردگارا ما به خویشتن ستم کردیم! و اگر ما را نبخشی و بر ما رحم نکنی از زیانکاران خواهیم بود.

«فتاب علیه انه هو التواب الرحیم» بقره /

خداوند توبه او را پذیرفت، چرا که خداوند توبه پذیر مهربان است.

«ثم اجتباه ربه فتاب علیه و هدی» طه / ۱۲۲

سپس پروردگارش او را برگزید و توبه اش را پذیرفت و هدایتش کرد.

«ان الله اصطفی آدم و نوحاً و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین»

آل عمران / ۳۳

خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر عالمیان برتری داد.

بنابراین آدم از توبه به عنوان نردبان تکامل سود برده و خود را به مقام برگزیدگی

رساند و بر اساس این تحلیل، صاحب گلشن راز، شاه داعی الله شیرازی می گوید:

دگر از معصیت نور و صفا دید چه توبت کرد نور اصطفادید
 به گفته لاهیجی در پی توبه از گناه، کمال جامعیت که مقتضی ذاتی آدم بود به ظهور
 پیوست. ^{۸۳}

هبوط در قصه آدم

در قصه آدم از هبوط و اخراج شیطان و نیز از هبوط آدم و حوا سخن رفته است، و به دلیل نادیده انگاشته شدن مطالعه مجموعه آیات مربوط به هبوط و سیاق آنها، تصور این دو نوع هبوط، مبهم به نظر آمده است!

در حالی که وقتی مجموعه آیات و سیاق آنها مورد توجه قرار می گیرد، تصور هر دو نوع هبوط واضح می نماید، زیرا در چهار مورد (اعراف / ۱۳ و ۱۸ و حجر / ۳۴ و ص / ۷۷) که هبوط و اخراج شیطان پس از مخالفت وی با فرمان خدا، مطرح است، نه از جنت سخن رفته است تا ضمیر «منها» به آن برگردد و نه از زمین، تا بگوییم مقصود تبعید به زمین است، تنها احتمال سازگار با ظواهر آیات این است که شیطان در اثر مخالفت با امر خداوند، مقام و موقعیتش را از دست داد و این حقیقت هبوط ابلیس بوده است.

شیطان در انتظار بیرون رانده شدن آدم و حوا و استقرار آنان در زمین بود، تا در آنجا انتقامش را بگیرد، بر این اساس توطئه کرد و آدم و حوا را گمراه کرد. در چنین شرایطی مسأله هبوط دستجمعی شیطان و آدم و حوا به زمین مطرح شد و از این رو در تمامی آیات (بقره / ۳۶ و اعراف / ۲۴ و طه / ۱۲۳) کلمه «الجنة» یا «الارض» و یا هر دو مطرح است و ضمیر جمع خطاب نیز وجود دارد که همه به کمک هم، مسأله هبوط آدم و حوا و شیطان را به زمین تداعی می نماید و تکرار واژه «بعضکم لبعض عدو» در هر سه آیه، شاهد روشنی است بر این که یکی از افراد این قافله سه نفری مسافران زمین را شیطان تشکیل می دهد.

نگاه مقایسه ای به شخصیت آدم و حوا در کتب آسمانی

تورات بر آفرینش مستقل و معجزه آسای آدم و حوا تأکید می کند و ماده آفرینش آدم را گل، و ماده آفرینش حوا را دنده آدم می داند و بر دمیده شدن روح حیات بر آدم نیز تصریح می نماید. (سفر پیدایش، باب ۲، آیات ۸ و ۲۳)

پس از آفرینش، آدم در بهشت مستقر می‌گردد و برای رهایی او از وحشت تنهایی، خداوند، حوا را از دنده او می‌آفریند تا مونس و معاون او باشد و هر دو را از خوردن درخت معرفت بر حذر می‌دارد. (سفر پیدایش، باب ۲، آیات ۹، ۱۷، ۲۲، ۲۳) تورات به حاکمیت و اقتدار آدم در زمین اشاره دارد و غرض از خلقت آدم را به صورت خود، حکومت او بر ماهیان دریا، پرندگان آسمان، چهارپایان، حشرات و زمین می‌داند. (سفر پیدایش، باب اول، آیات ۲۹-۲۷)

آدم و حوا از نگاه کتاب مقدس در آغاز جاهلند، با این که لباس بر تن ندارند احساس خجلت نمی‌نمایند، تا آن زمان که از درخت معرفت می‌خورند. پس از گناه، به آگاهی و خودیابی نایل می‌گردند و از برهنه بودن خود احساس شرم می‌نمایند.

(سفر پیدایش، باب اول، آیه ۲۵، و باب ۲، آیات ۱۱-۶)

در قضاوت تورات، حوا در برابر اغوای شیطان صدمه پذیرتر است، از این رو شیطان، اول به سراغ او می‌آید و او را ترغیب به خوردن از درخت معرفت می‌نماید و حوا پس از ارتکاب گناه، آدم را نیز به خوردن از درخت معرفت وادار می‌کند، و خداوند نیز بر مقصر بودن حوا تصریح می‌نماید.

(سفر پیدایش، باب سوم، آیات ۷-۱ و ۱۶)

بر اساس شناختی که کتاب مقدس از آدم ارائه می‌دهد نه تنها گناه آدم و حوا و سرزنش خداوند، نمی‌تواند احساس ندامت و پشیمانی پدید آورد و راه توبه و بازگشت به سوی خدا را بر روی آنان باز نماید، که میل به گناه در آنها زنده تر می‌شود، به همین دلیل خداوند، برای جلوگیری از یورش آدم و حوا به درخت زندگانی، نگاهی را با شمشیر آتشبار، مأمور حراست و پاسداری از آن درخت می‌نماید.

(سفر پیدایش، باب ۳، آیات ۱۴-۷ و ۲۴-۲۲)

نویسنده قاموس کتاب مقدس درباره گناه آدم می‌نویسد:

«خداوند انسان را در عدالت و تقدس به صورت خود آفریده و شریعتی برای او قرار داد که بر اساس آن عمل نماید، ولی هوای نفس و تجربیات شیطانی او را به تجاوز از شریعت الهی واداشت، و بدین وسیله فرح دائمی خود را از دست داد و مشمول غضب خداوندی گردید و لباس تقدس و عدالت او به تاریکی گناه آلوده گشت و از خالق خود دور افتاده و به تدریج طبایع او به شرارت و شیطنت مایل گردید، این میل، نسل بعد نسل در اولاد و اعقاب او نیز سرایت نمود، و بدین واسطه همگی

انسانها جز دو نفر سزاوار مرگ گردیدند. ^{۸۶}

بدین ترتیب به رغم این که خداوند، حکومت زمین و فرمانروایی بر آنچه در زمین است و قدرت بهره گیری از آنها را به آدم داد... رابطه معنوی و پیوند عبودیت بین او و خداوند در کتاب مقدس به چشم نمی آید.

بلکه در ملاقات کوتاهی که پس از گناه آدم، بین آن دو رخ می دهد خداوند ناراضی است، ناراضی از این که آدم چون او از آگاهی بر خود دار شده است و برای جلوگیری از نزدیک شدن آدم به درخت «حیات» نیروی مسلح تدارك می بیند!

قصه آدم در قرآن گر چه در نگاه نخستین با همانندی بسیاری با قصه آدم در سفر پیدایش، خودنمایی می کند، ولی با اندک تأملی این همانندی فرو می ریزد و تنها تشابه واقعی که باقی می ماند در زمینه خلقت آدم از گل و دمیدن روح حیات در اوست که هر دو کتاب بر آن تأکید دارند، اما سایر گزاره های قصه در قرآن، با آنچه در آیات تورات به چشم می آید تفاوت اساسی دارد. اساس این تفاوت بر دیدگاه قرآن در مورد فطرت انسان استوار است که بر اساس آن برای تمام انسانها زیربنای شخصیتی مشترك قائل است، و این زیربنا ممکن است نادیده گرفته شود و عقل عملی، خیال پردازی ها و گمان مداری ها، انسان را در جهت مخالف آن هدایت نمایند، تا آنجا که در سطح وسیعی از مردم گرد فراموشی روی آن بنشیند، ولی قابل تغییر و تعویض نیست.

«فأقم وجهك للدين حنيفاً فطرت الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله ذلك

الدين القيم و لكن اكثر الناس لا يعلمون»

پس روی خود را متوجه آیین پروردگار کن! این فطرتی است که خداوند، انسانها را بر آن آفرید؛ دگرگونی در آفرینش الهی نیست؛ این است آیین استوار، ولی بیش تر مردم نمی دانند.

درک فطری را نباید به درک گناه و ثواب خلاصه کرد و درک حقایق هستی و اسماء و صفات الهی را، از دایره آن خارج دانست، بلکه با همان معنی که عالم ملکوت را نیز در بر می گیرد باید پذیرفت.

آموزش «اسماء» به آدم نیز در پرتو «فطرت» قابل تبیین است و نه بر اساس ذهنیت انسانها از آموزش که بسیاری از تحلیلها بر آن استوار است و اساس و منشأ قرآنی آن، آیات سوره بقره است که در آن نخست از خلافت انسان و سپس از آموزش آدم و در نهایت از سجده ملائکه و مخالفت ابلیس، سخن می رود، ولی واقعیت این است که

چنین تفصیلی حکایت از اتفاقاتی چند در زمانهای گوناگون ندارد و تنها در پی انعکاس و تفهیم مطالبی می‌باشد که برخی از آنها در یک زمان به وقوع پیوسته است، مانند آفرینش و آموزش که بایستی همزمان اتفاق افتاده باشد. شاهد بر این مطلب این سخن خداوند است که می‌فرماید:

«و اذ قال ربك للملائكة ائني خالق بشرا من صلصال من حماء مسنون . فاذا سويته و نفخت فيه من روحي فقعوا له ساجدين»
حجر / ۲۹-۲۸

و (به خاطر بیاور) هنگامی که پروردگارت به فرشتگان گفت: من بشری را از گل خشیده‌ای که از گل بدبویی گرفته شده می‌آفرینم. هنگامی که کار را به پایان رساندم و در او از روح خود دمیدم همگی برای او سجده کنید.

از ظاهر روشن این آیات، ترتب بدون درنگ سجده ملائکه بر آدم و بشر پس از دمیده شدن روح بر او، به دست می‌آید.^{۸۵} و در آنها به فاصله زمانی که ظرف آموزش اسماء به شمار می‌آید، اشاره نمی‌شود و در آیه بعدی، نیز از سجده بدون درنگ ملائکه پس از تکمیل آفرینش آدم خبر داده شده است: «فسجد الملائكة كلهم» (حجر / ۳۰) استفاده از کلمه «فاء» که حرف عطف و برای افاده ترتیب پیوسته است قابل توجه است. تمامی کسانی که آموزش اسماء را متعلق به انسان می‌دانند و نه خصوص آدم، چاره‌ای جز پذیرش آموزش فطری ندارند و گرنه تعمیم آن محل تردید خواهد بود.

اینکه قرآن در مقام یادآوری آموزش فطری، فقط از آدم یاد کرده است، به دلیل آن است که او نخست لباس وجود و حیات را پوشید و با مشاهده برتری علمی او، فرشتگان سرتسلیم و خدمت‌گزاری فرود آوردند، و گرنه دانش فطری موهبتی بود که آثارش در حوا نیز دیده می‌شد و تقدم آفرینش آدم بر خلقت «حوا» از قرآن که می‌گوید «و خلق منها زوجها» (نساء / ۱) و روایت نبوی که پیش از این مورد مطالعه قرار گرفت^{۸۶} و روایات همانند آن، به روشنی قابل استفاده است.

از نشانه‌های برخورداري مشترك آدم و حوا از دانش فطری، همانندی آن دو در استقرار در بهشت، بهره‌مندی از نعمتهای بهشتی، و داشتن دشمن مشترك، هبوط معنوی مشترك و توبه مشترك است که همه در روایات قرآن مطرح هستند.

البته به این تفاوت بین دو انسان نخستین و اولاد و اعقاب آنها باید اشاره داشت که فرزندان آدم به دلیل گذر از گذرگاه وراثت، تغذیه‌های نادرست، محیط انسانی آلوده و سرانجام، ارتکاب کارهایی ناهمساز با گرایشهای فطری، آینه فطرت‌شان، صفای خود

را از دست می دهد و یافتن کارایی دوباره بستگی به مجاهدت، ریاضت و خودسازی خود اشخاص دارد که اگر چنین تصمیم گرفتند مدد غیبی نیز دست شان را می گیرد و به تناسب مجاهدت شان «شهود» کسب می کنند، ولی آدم و حوا که در تنگناهای چنین گذرگاهی گرفتار نیامده بودند، در صفحه آینه فطرت شان اسما متجلی بود و «فرقان» موج می زد. شهود اسما و صفات از باب «چون که صد آمد، نود هم پیش ماست» شهود تمام حقایق را همراه داشت. چنین شهودی، مراد و مقصود کسانی است که می گویند: «آدم کامل آفریده شد»^{۸۷} و از آثار آن مجذوبیتی است که بعضی درباره آن می نویسند:

«اما هر وقت که از ذوق قربت و انس حق براندیشیده و فراخنای فضای عالم ارواح و ذوقهایی که بی واسطه بود یادکردی، خواستی تا قفص قالب بشکنی و لباس آب و گل بر خود پاره کنی... همچنان که اطفال را به چیزهایی رنگین و آواز زنگله و نقل و میوه مشغول کنند آدم را به معلمی ملائکه و سجودشان... مشغول کردند تا باشد که قدری ناپره آتش اشتیاق او به جمال حضرت (حق) تسکین پذیرد و با چیز دیگر انس گیرد و آن وحشت از وی زایل شود...»^{۸۸}

بر اساس چنین تصویری از شخصیت انسان فطری، همسانی آدم و حوا در شایستگی درنگ در مقام قرب، هم سخنی با خداوند، هم سنگر بودن در مقابل شیطان، همگون بودن در دهشت ناشی از احساس گناه، هم صدا بودن در توبه و انابه، هم سفر شدن به سوی مکان تبارز خلافت و تربیت انسانهایی خلیفه الله و زندگی در پرتو هدایت الهی و...، قابل تحلیل است و نیز امکان دست رسی به مقام فطرت را برای هر انسانی ممکن می نماید. از نظر قرآن تمامی انسانها از چنین خمیرمایه و امکانی بهره مندند و می توانند چون آدم و حوا، در عین برخورداری از لذتهای مادی بر صفای فطرت شان تحفظ نمایند. با اندرزگیری از آدم و حوا که رنج مخالفت با ارشاد الهی را با توبه زایل نمودند؛ از مخالفت با تکالیف شرعی که پیامدی به مراتب سنگین تر از پیامد مخالفت تکالیف ارشادی را همراه دارد، دوری نمایند و در صورت لغزش، بی درنگ به توبه روی آورده و تا مقام والای «اصطفا» صعود نمایند.

تأثیر کتاب مقدس در تحلیل های مفسران

تحلیل قصه آدم در سایه ظواهر قرآن و سنت، به رغم پیشینه تاریخی، جافتادگی و

ویژگی های شایسته پذیرش، نقطه ضعف هایی دارد که راهیافت اندیشه کتاب مقدس و روایات اهل کتاب در لابه لای آن یکی از آنها می باشد. این واقعیت تلخ برخی را بر این وا داشته است که بگویند:

«بیش تر روایاتی که قصه آدم را به تفسیر گرفته اند نادرست و برگرفته از اندیشه یهودیان است که پس از جاری شدن بر زبان صحابه و یا تابعی، بدون اشاره به منبع و مأخذ آنها، به عنوان احادیث مرفوع، جا افتاده اند.»^{۸۹}

صحابه در شنیدن روایات اهل کتاب، مانع و سانسوری نمی دیده اند، و گویا سخن پیامبر را: «نه تصدیق کنید آنها را و نه تکذیب»^{۹۰} نوعی اجازه تلقی کرده بودند. به همین دلیل ابن عباس از طریق نامه نگاری در پی این برآمده بود که نظر اهل کتاب را درباره آنچه در قرآن آمده است بداند،^{۹۱} ولی نقل این روایات، آن هم بدون هیچ توضیحی، زمینه مطرح شدن آنها را به عنوان احادیث نبوی فراهم آورد و همانندی ظاهری آنها با عناوین و ظواهر آیات قرآن، میزان پذیرش آنها را فزونی بخشید.

بررسی آرایش قصه آدم در تفاسیر و راه یافتن آمیزه هایی از اندیشه اهل کتاب در تحلیل این قصه بر اساس ظواهر قرآن و سنت، تحقیق جداگانه ای را می طلبد، ناگزیر در این نوشته به نمونه هایی چند بسنده می شود:

نمونه اول:

کتاب مقدس درباره آفرینش حوا می نویسد:

«خداوند خوابی گران بر آدم مستولی گردانید تا بخت، و یکی از دنده هایش را گرفت و گوشت در جایش پر کرده و خداوند آن دنده را که از آدم گرفته بود زنی بنا کرد و وی را نزد آدم آورد.»^{۹۲}

همین مطلب را مؤلف روح المعانی این گونه نقل می کند:

«سنی از ابن مسعود و ابن عباس و عده ای از صحابه نقل می کند که خداوند ابلیس را از بهشت بیرون نموده و آدم را در آن جای داد، در حالی که انیسی همراه نداشت. سپس خوابی بر او مستولی گردانید. سپس دنده جانب چپش را برداشت و جای آن گوشت گذاشت و از آن «حوا» را آفرید.»^{۹۳}

صاحب کشف الاسرار می نویسد:

«آدم مونی نداشت، به خواب رفت و حوا را از استخوان پهلوی چپ او آفرید.»^{۹۴}

نامبرده این روایت را به عنوان دیدگاه تفسیری خود بر می گزیند.

این روایت، بیش تر در کتب تفسیری اهل سنت مطرح است و مفسران شیعی غالباً به روایت امام باقر(ع) که از پیامبر(ص) نقل کرده اند، تکیه دارند که در آن آمده است: «ان الله قبض قبضة من طین فخلطها بيمينه، و کلتا يدیه یمین، فخلق منها آدم و فضلت فضلة من الطین فخلق منها حواء.»^{۹۵}

همانا خداوند مشتی از گل را برگرفته، پس آن را به هم آمیخت با دست راستش - و هر دو دستش راست است - و از آن گل آدم را آفرید و از باقی مانده آن گل حوا را پدید آورد.

همانند این روایت از علی(ع) نیز نقل شده است.^{۹۶}

علامه مجلسی پس از اشاره به روایت مربوط به آفرینش حوا، می نویسد:

«بایستی روایاتی را که منشأ آفرینش حوا را دنده آدم می شمارند، حمل بر تقیه کنیم و یا بگوییم که گل باقی مانده از دنده آدم، ماده آفرینش حوا را تشکیل می دهد.»^{۹۷}
این سخن ایشان اشاره به این دارد که در یک مقطع زمانی، خلقت حوا از دنده آدم، اندیشه رایج و مورد حمایت مفسران اهل سنت بوده است.
نمونه دوم:

از دیدگاه کتاب مقدس، شیطان از طریق مار، نخست به وسوسه حوا می پردازد و او را وادار به خوردن از درخت ممنوعه می کند و آن گاه حوا آدم را تشویق به استفاده از آن درخت می نماید:

«مار به زن گفت هر آینه نخواهید مرد، بلکه خدا می داند در روزی که از آن بخورید چشمان شما باز می شود و مانند خدا عارف نیک و بد خواهید بود. و چون زن دید که آن درخت برای خوراک نیکوست و به نظر خوش نما و درختی دلپذیر دانش افزا، پس از میوه اش گرفته بخورد و به شوهر خود نیز داد و او خورد...»^{۹۸} و (خدا) به زن گفت الم و حمل تو را بسیار افزون گردانم، با الم، فرزندان خواهی زاید...»
باور اهل کتاب درباره نقش مار و حوا از طریق وهب بن منبه - که او و کعب الاحبار از اهل کتاب بوده و به مسلمانان پیوستند و بیش تر روایات خرافی و دروغ از این دو نفر نقل شده است^{۹۹} - در قالب روایتی بدین صورت در تفاسیر راه یافته است:

«شیطان توسط مار وارد بهشت شد و... به حوا گفت به این درخت نگاه کن، چه قدر خوش رنگ و خوش مزه است، پیوسته او را وسوسه کرد تا از آن خورد... حوا به آدم گفت، بخور، چون من خوردم و زیبایی به من نرسید... پروردگار به حوا

گفت: تو بودی که بنده ام را فریب دادی؟! پس همانا تو بار دار نمی شوی مگر همراه با سختی و وقتی که زایمان می کنی به مرگ نزدیک می شوی. «^{۱۰۰}

نمونه سوم:

در تورات صورت آدم را همانند صورت خدا دانسته است:

«و خدا گفت آدم را به صورت ما و موافق شبیه ما بسازیم... پس خدا آدم را به

صورت خود آفرید، او را به صورت خدا آفرید. «^{۱۰۱}

روایت آفرینش آدم به صورت خداوند^{۱۰۲} در تفسیر داستان آدم در قرآن راه یافته و

توجه آن به گونه ای که با اندیشه یکتاپرستی و توحید سازگار باشد، دقت و تلاش بسیاری را از مفسران به خود اختصاص داده است.

این روایت که در پیدایش اعتقاد به جسم داشتن خدا نقش داشته و مسلمانان را بر این

واداشته است که تأویلی پذیرفتنی برای آن تهیه ببینند^{۱۰۳} ریشه در تورات دارد، و علاوه

بر این، طبق تحقیق سید بن طاوس صورت تحریف شده روایتی در صحائف ادریس می باشد که اصل آن عبارت است از:

«فخلق الله آدم علی صورته الّتی صورتها فی اللوح المحفوظ .»

و بعضی قسمت اخیر روایت را انداخته و گفته اند:

«ان الله خلق آدم علی صورته .»^{۱۰۴}

همانا خداوند، آدم را به صورت خویش آفرید.

طبق روایت حسین بن خالد، امام رضا(ع) این روایت را صورت تحریف شده

روایتی می داند که چندان ربطی به قصه آدم ندارد. امام می فرماید:

«خدا بکشد ایشان را، اول حدیث را انداخته اند. بدرستی که رسول خدا بر دو

شخص گذشت که یکدیگر را دشنام می دادند، پس شنید که یکی به دیگری

می گوید: خدا زشت گرداند روی تو را و روی هر که را به تو می ماند، پس

حضرت فرمود: ای بنده خدا مگو این را به برادرت که همانا حق تعالی آدم را بر

صورت او آفریده است. «^{۱۰۵}

مشابه سخن امام رضا(ع) از امام علی(ع) نیز نقل شده است.^{۱۰۶}

نمونه چهارم:

کتاب مقدس درخت ممنوعه را، درخت معرفت نیک و بد و خیر و شر دانسته،

می گوید:

«خداوند خدا آدم را امر فرموده گفت: از همه درختان باغ بی ممانعت بخور، اما از درخت معرفت نیک و بد زنهار نخوری، زیرا روزی که از آن خوردی هر آینه خواهی مرد.»^{۱۲۷}

محمد بن سائب کلبی که یکی از متهمان به نقل روایات اهل کتاب در تفسیر قرآن است،^{۱۲۸} می گوید:

«شجره ممنوعه درخت معرفت نیک و بد است.»^{۱۲۹}

در صورتی که خود قرآن بر عکس تورات که آدم و حوا را پیش از گناه غرق در نادانی می داند؛ با طرح آموزش اسماء، معرفت خدا دادی آدم را به عنوان مزیت استثنایی او به رخ ملائکه می کشد و ...

به هر حال ارائه این چند نمونه می تواند ضرورت پیرایش قصه آدم را از آمیزه های وام گرفته شده از کتاب مقدس به اثبات رسانده و برای دستیابی به یک تحلیل قرآنی ناب، پژوهش ویژه ای را پیشنهاد نماید.



مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۱. محمد رشید رضا، المنار، دارالمعرفة، بیروت، ۱ / ۷۸.
۲. همان، ۱ / ۲۵۷؛ صادقی، محمد، الفرقان فی تفسیر القرآن، انتشارات فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۴۰۶، ۱ / ۳۸۳.
۳. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، داراحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۳۷۹، ۱ / ۷۴.
۴. طباطبایی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، مؤسسه اعلمی، بیروت، ۱۵ / ۱۵۱، ۱۹ / ۱۵۱ و قمی، علی ابراهیم، تفسیر قمی، دارالکتاب، قم، ۱۳۶۷، ۱ / ۳۷.
۵. آلوسی، محمود، روح المعانی، داراحیاء التراث العربی، بیروت، ۱ / ۲۲۲؛ بروسوی حقی، اسماعیل، روح البیان، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۵، ۱ / ۹۳.
۶. شیرازی، ملاصدرا، تفسیر القرآن الکریم، انتشارات بیدار، قم، ۳ / ۱۲۶.
۷. صدر، محمدباقر، خلافت انسان و گواهی انبیاء، ترجمه سید جمال موسوی / ۹؛ فضل الله، محمد حسین، من وحی القرآن، دارالزهراء، ۱۴۰۲، ۱ / ۱۵۷؛ شنقیطی، محمد امین، اضواء البیان، عالم الکتب، بیروت، ۱ / ۵۷.
۸. رشید رضا، المنار، ۱ / ۲۵۸ و جعفری، محمد تقی، ترجمه و شرح نهج البلاغه، ۲ / ۱۶۳.
۹. رشید رضا، تفسیر المنار، ۱ / ۲۵۷؛ فرید وجدی، دائرة المعارف القرن العشرين، دارالمعرفة، بیروت، ۱ / ۱۲۵.
۱۰. فصلنامه «نامه مفید»، سال ۳، شماره اول، مقاله تعارض علم و دین در خلقت انسان / ۱۰.
۱۱. طباطبایی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن الکریم، ۱ / ۱۱۵؛ ملاصدرا، تفسیر القرآن الکریم، ۳ / ۱۲۶.
۱۲. اصفهانی، فلسفه آفرینش انسان، ترجمه زین العابدین قربانی / ۲۵؛ رازی، نجم الدین، مرصاد العباد، شرکت انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۷۱ / ۴۰.
۱۳. رازی، نجم الدین، مرصاد العباد / ۸۰.
۱۴. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، ۱ / ۷۴.
۱۵. طباطبایی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ۱۲ / ۱۵۴.
۱۶. راغب اصفهانی، فلسفه آفرینش انسان / ۲۵؛ فخر رازی، تفسیر کبیر، ۸ / ۸۰؛ طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، ۱ / ۳۳۵.
۱۷. رازی، حسین بن علی، روض الجنان فی تفسیر القرآن، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۲، ۵ / ۲۳۴؛ میبدی، رشید الدین، کشف الاسرار و عدة الابرار، ۱۳۶۱، مؤسسه امیرکبیر، تهران، ۲ / ۴۰۵.
۱۸. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، ۲ / ۲؛ مجلسی، محمدباقر، حیات القلوب، ترجمه علی امامیان، انتشارات سرور، ۱۳۷۶، ۱ / ۱۰۴؛ مجلسی محمد باقر، بحار الانوار، مؤسسه الوفاء، ۱۱ / ۱۱۶.
۱۹. جهت اطلاع مراجعه شود به: روض الجنان / ۱ / ۸۵؛ روح المعانی / ۱ / ۲۳۴؛ الفرقان فی تفسیر القرآن / ۱ / ۳۱۳.
۲۰. مجلسی، محمدباقر، حیات القلوب، ۱ / ۱۱۱.
۲۱. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، ۱ / ۷۶.
۲۲. جعفری، محمد تقی، ترجمه و شرح نهج البلاغه، ۱ / ۱۷۷.

۲۳. رشیدرضا، محمد، المنار، ۱/ ۳۶۳.
۲۴. طباطبائی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ۱/ ۱۱۶ و ۱۱۷.
۲۵. رشیدرضا، محمد، المنار، ۹/ ۲۵۸ و ۳۶۳.
۲۶. قطب، سید، فی ظلال القرآن، دارالشروق، ۱/ ۵۷.
۲۷. طباطبائی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ۱/ ۱۱۸.
۲۸. کاشانی، فیض، تفسیر صافی، مؤسسه اعلمی، بیروت، ۱/ ۱۱۳.
۲۹. فخررازی، تفسیر کبیر، ۲/ ۲۱۲؛ صادقی، محمد، تفسیر الفرقان، ۱۱/ ۴۳.
۳۰. فخررازی، تفسیر کبیر، ۲/ ۲۱۲؛ ملاصدرا، تفسیر القرآن الکریم، ۳/ ۴.
۳۱. ملاصدرا، تفسیر القرآن الکریم، ۳/ ۸؛ وهبة الزحیلی، التفسیر المنیر، دارالفکر، دمشق، ۱۴۱۱، ۱/ ۱۳۴.
۳۲. فرید وجدی، دائرة المعارف القرن العشرين، ۱/ ۱۲۹.
۳۳. جنابذی، سلطان محمد، بیان السعادة فی مقامات العبادة، مؤسسه اعلمی، بیروت، ۱۴۰۸، ۱/ ۷۸؛ طباطبائی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ۱۲/ ۵۸؛ ملاصدرا، تفسیر القرآن الکریم، ۳/ ۵.
۳۴. طباطبائی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ۸/ ۳۹ و ۱۲/ ۱۵۸؛ صادقی، محمد، الفرقان فی تفسیر القرآن، ۱۱/ ۴۳.
۳۵. طباطبائی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ۸/ ۳۰.
۳۶. همان، ۸/ ۳۹.
۳۷. گویا تمام مفسران چنین تلقی دارند.
۳۸. طباطبائی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه محمد باقر موسوی، دفترانتشارات اسلامی، ۱۳۶۶، ۱۲/ ۸.
۳۹. فخررازی، تفسیر کبیر، ۳/ ۲.
۴۰. قرطبی، محمدبن احمد، الجامع لاحکام القرآن، داراحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۵، ۱/ ۳۰۳-۳۰۲.
۴۱. رشیدرضا، محمد، المنار، ۱/ ۲۷۶.
۴۲. عسکری، مرتضی، عقائد الاسلام من القرآن الکریم، شركة التوحيد للنشر، ۱۴۱۴، ۱/ ۱۲۱.
۴۳. قرطبی، محمدبن احمد، الجامع لاحکام القرآن، ۱/ ۳۰۲.
۴۴. زحیلی، وهبة، التفسیر المنیر، ۱/ ۱۴۰.
۴۵. بروسوی حقی، روح البیان، ۱/ ۱۰۶.
۴۶. فخررازی، التفسیر الکریم، ۳/ ۲.
۴۷. صادقی، محمد، الفرقان فی تفسیر القرآن، ۱/ ۳۱۳.
۴۸. فخررازی، التفسیر الکریم، ۳/ ۳.
۴۹. طباطبائی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ۸/ ۳۹.
۵۰. صادقی، محمد، الفرقان فی التفسیر القرآن، ۱/ ۳۱۳.
۵۱. همان ۱/ ۳۱۲؛ طباطبائی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ۱/ ۱۳۷.
۵۲. سیدرضی، نهج البلاغه، خطبه اول.
۵۳. طوسی، محمدبن حسن، التبیان، ۱/ ۱۶۹؛ فخررازی، تفسیر کبیر، ۳/ ۱۹.

۵۴. شیرازی، ناصر مکارم، پیام امام، دارالکتب الاسلامیه، ۱/ ۱۹۸.
۵۵. جعفری، محمدتقی، آفرینش و انسان، دارالتبلیغ اسلامی، ۱۰۸-۱۰۷.
۵۶. طباطبایی، محمدحسین، المیزان، ۱/ ۱۲۸.
۵۷. صدر، محمدباقر، خلافت انسان و گواهی انبیاء، ترجمه جمال موسوی، روزبه، ۱۳۵۹ / ۲۶.
۵۸. کلینی، محمدبن یعقوب، اصول کافی، ۲/ ۴۱۹.
۵۹. غزالی، محمدبن محمد، احیاء العلوم، دارالمعرفه، بیروت، ۳/ ۸۰.
۶۰. فخررازی، تفسیر کبیر، ۳/ ۱۳.
۶۱. حویزی، عبد علی، تفسیر نورالثقلین، مطبعة العلمیه قم، ۱/ ۶۰ و ۲/ ۱۲.
- ۶۲ و ۶۳. فخررازی، تفسیر کبیر، ۳/ ۶.
۶۴. جعفری، محمدتقی، ترجمه و شرح نهج البلاغه، ۱/ ۱۶۸.
۶۵. فخررازی، تفسیر کبیر، ۳/ ۵.
۶۶. رشیدرضا، محمد، المنار، ۸/ ۳۵۰.
۶۷. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، ۱/ ۸۵.
۶۸. ملاصدرا، تفسیر القرآن الکریم، ۳/ ۹۰.
۶۹. طباطبایی، محمدحسین، المیزان، ۱/ ۱۳۲ و ۱۳۷.
۷۰. همان، ۱/ ۱۳۸.
۷۱. طباطبایی، محمدحسین، ترجمه المیزان، ۱۲/ ۲۴۲.
۷۲. طباطبایی، محمدحسین، المیزان، ۱۲/ ۱۶۴.
۷۳. سید رضی، نهج البلاغه، خطبه اول.
۷۴. قرطبی، محمدبن احمد، الجامع لاحکام القرآن، ۱/ ۳۱۲.
۷۵. قطب، سید، فی ظلال القرآن، ۳/ ۶۹-۱۲۶۸.
۷۶. تفسیر قمی، ۱/ ۱۳۲۵، عیاشی سمرقندی، محمدبن مسعود، التفسیر، مکتبه العلمیه الاسلامیه، تهران ۱/ ۱۰.
۷۷. مکارم، ناصر، پیام امام، ۱/ ۲۰۰، در این کتاب به مطلب یادشده اشاره دارد.
۷۸. فخررازی، تفسیر کبیر، ۳/ ۵.
۷۹. طبرسی، مجمع البیان، ۱/ ۸۵.
۸۰. طوسی، محمدبن حسن، التبیان، داراحیاء التراث، بیروت ۴/ ۳۸۰.
۸۱. قطب، سید، فی ظلال القرآن، ۳/ ۱۳۷۵.
۸۲. طباطبایی، محمدحسین، ترجمه المیزان، ۸/ ۴۰.
۸۳. لاهیجی، شمس الدین محمد، مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، انتشارات زوار، ۱۳۷۱ / ۳۶۸.
۸۴. مستر هاکس، قاموس کتاب مقدس، انتشارات اساطیر، ۱۳۷۷ / ۱۱۴.
۸۵. فخررازی، تفسیر کبیر، ۲/ ۲۱۲.
۸۶. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ۱۱/ ۱۱۶.
۸۷. محی الدین عربی، رحمة من الرحمن، جمع و تألیف محمود محمود الغراب، ۱/ ۹۶.
۸۸. رازی، نجم الدین، مرصاد العباد، ۹۰ / ۹۰.
۸۹. رشیدرضا، محمد المنار، ۸/ ۳۵۶.

۹۰. همان.
۹۱. همان.
۹۲. کتاب مقدس، سفر پیدایش، باب ۲ آیه ۲۲ و ۲۳.
۹۳. آلوسی، محمود، روح المعانی، ۱ / ۲۳۴.
۹۴. میبدی، کشف الاسرار، ۱ / ۱۴۶.
۹۵. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ۱۱ / ۱۱۶.
۹۶. صدوق، محمدبن علی ابن بابویه، علل الشرایع، ۱ / ۵۱۲.
۹۷. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ۱۱ / ۱۱۶.
۹۸. کتاب مقدس، سفر پیدایش، باب ۳ / ۷-۵ و ۱۷.
۹۹. رشیدرضا، محمد، المنار، ۸ / ۳۵۶.
۱۰۰. قرطبی، محمدبن احمد، الجامع لاحکام القرآن، ۱ / ۳۱۲؛ طبری، محمدبن جریر، جامع البیان، ۱ / ۷۳؛ فخررازی، تفسیر کبیر، ۳ / ۱۵.
۱۰۱. کتاب مقدس، سفر پیدایش، باب اول، آیه ۲۷ و ۲۸.
۱۰۲. محی الدین بن عربی، رحمة من الرحمن، ۱ / ۹۶.
۱۰۳. علی بن طاوس، سعد السعود، ۳۴-۴۳. به نقل از بحار، ۱۱ / ۱۲۱.
۱۰۴. همان.
۱۰۵. مجلسی، محمدباقر، حیاة القلوب، ۱ / ۱۰۴.
۱۰۶. صدوق، محمدبن علی ابن بابویه، التوحید، انتشارات اسلامی / ۱۵۲.
۱۰۷. کتاب مقدس، سفر پیدایش، باب ۲ / ۱۷-۱۶.
۱۰۸. ذهبی، محمدحسین، الاسرائیلیات فی التفسیر الحدیث / ۱۱۵-۷۲.
۱۰۹. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، ۱ / ۸۵.

